

استب دل طوفانم من به به عوفا کند
 خود را به دریا می زند یار و بهر اری کند
 استب هوا غم یار ترا افتاده است
 شوغای تو بیایم این به به عوفا کند
 دارد هوا تو کی بود به حال بودی تو
 بیند رخ نیکی تو خود را چه بر خوانی کند
 آری در غم آنس از دورت ای یار من
 تسلی ندارد این دم در به عوفا کند
 نسبت و خرابی رسم از هر دو یک است
 از خود می خورد گشته آکا این دل به عوفا کند
 استب ز غم بدستم و ز غم غاشق تمام
 خوشی دل و خوش سرم هر سر خودی جا
 استب آن بحر یار تو با خود غم بهی ز غم
 آقا ندارد فایده، امروز و فردا می کند
 استب الراسفند، ای طالب شکست
 چون غلظت شب با خدا عهد ز دل و

تلفات ۱، ۵ باصداد ۷۵ ۲، ۲۲

سوره در ضابطه

خدا یا ای که هر دو صراط تو است در ضایق تو در آن است
 آنم آرزوی است . شریعتی هر

عنوان خاطره: فرزند اولم بود و روز سنبله فروردین ۴۷ سنبله آمدید بدو اسم این اسم را
که دوست راست و به نامی گفت برای بچه هاتیان اسم ایمنه بگذارید و اسم ایشان را
نورین یعنی نور بزرگ محمد انتخاب کردند و متر نامی فاهه بود با رشد امان و
فادرس فحالت من کشیدم که به پدر و مادرمان بگویم فرزند ما حرفه است تا اینکه با ما فر
یک روز او را بدیم موبیخ میانست برای عالمه ساله که او به سنبله آمد کساورزی
ما کجتر از همه شد من و هم اسم این بچه را من گذاشتم کنار پدر و مادرم و خودمان برای
کامیونیتیم بیرون موقی که لا فاهه بود تا زنه چهار دست و پا راه میرفت و رفتن بود
قیصر قند خردکن را از سو رف تنور انداخته بود داخل تنور و ما داشتیم دنبال
قیصر می گشتیم بدویم از ابو طالب پرسید باباجان قیصر را چه کارش کردی؟ بچه
لا فاهه به همان حالت چهار دست و پا و بیست و دو تنور و هم فاسان داد
همان موقع بدویم گفتند این بچه یک چیزی می شود که انقدر باهوش است دروسها
که بدویم خیلی به بقران اصرار می گذاشت تا بچم ابتدای را در روستا درس
خواند و سه ماه تعطیل را هم رفت دنبال طلبه عنوان چوپان و اهل کجتر می شد
من رفت دوباره بدویم ز فانیه درس می خواند دنبال بازی نمی رفت و ضلع مقید
به درس خواندن و انجام تکالیف بود و ضلع اهل نماز و مسجد رفتن بود و بازی
ضلع زیاد نمی کرد فقط در همان کوچکی اش کمی بیرون از منزل بازی می کرد
ضلع کجکا و باهوش بود و ضلع به مسائل دینی و مذهبی علاقه داشت

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

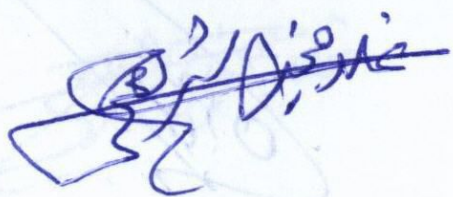
علاء محمدی

نورین

در خورم ضلیه اهل مطالعه مخصوصاً مطالعه تاریخی و فقهیه بود بحکم ما که
 همان ابو طالب باشد تا سن ۲ سالگی زیر دست پدر زینت اداره شد و از پدرم
 این چیزها را یاد گرفته بود و در زمینه های تاریخی و فقهیه ضلیه علم داشت
 پدرش که ملاً ضلیه علاقه داشت و از دوره اطفالی به بعد علاقه زیادی به
 رشته کمدی داشت و تجربی پیدا کرده بود و دوره دبیرستان هم به همین رشته
 رفت و در درس خواندن هم بسیار به برادر و خواهرهای بدبختش کمک می کرد
 و همیشه به برادر کوچکترش نصیحت می کرد و می گفت باید مقید به تحصیل باشی و در
 باید چنگ به یادگیری و به سر بازی بروی جاهل به برای سوزن هم قدرش است
 من رفتم معلم هائیک ضلیه تعریف می کردند و می گفتند حتی بنظر ایدادله تحصیل
 بدهد در همان دوران دبیرستانش با یکی دیگر از دوستانش موسس هیئت
 و ابوریات نرضیه مسجد علی ابن ابیطالب خوانسار شدند حتی در همان دوره
 دبیرستان هم در کتبا و نوری مخصوصاً در دوره قاجار آن کمک می کرد و در
 فرصت پیدا می کرد می رفت دنبال شغل آزاد تا کمک خرج خانواده باشد یک
 خانواده شهید در مجلس ما بود و ابو طالب بسیار مقید به کمک کردن و
 زدن به خانواده شهید مخصوصاً همان شهید محله فان بود به محض رفتن دیلم
 در روزگاه اقا ضریح تهرانی قبول شد ضلیه زیاد به اقا ضریح و انقلاب ارادت
 داشت طوری که وقتی تصور اقامت را از بلوژیون می دید که به آنش می رفت در
 عین سادگی بسیار بخشنه و خوش تیپ بود و بسیار منضبط و همیشه کارهایش را

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:





که با بر نامه نری انجام می داد و همین چیزها و بر نامه نریها را هم به بقیه بچه ها
 نصیب و گوشه زد می کرد و اصلاً نظم و انضباط را ابرو طالب در خانه ما با بر نری
 کرد زنا بیکم می آمدند منزل عمو در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد و کارهای
 شخصی اش را هم خودش انجام می داد از زمان انقلاب به بعد که امام در لوزیون
 سخنرانی می کردند ابرو طالب فقط با هدف دیدن امام و شنیدن سخنرانی ایشان
 بلوی لوزیون می نشستند و به محض اینکه امام فرمان صلب و زنجیر بر سر
 دادند با اینکه در دانشگاه امام حسین قبول شده بودند اما به هیچ وجه رفتند و قریب
 امام صحت می کردند ابرو طالب می گفت هیچ کسی حرف ترند تا من حرفهای امام
 را شنوم و فقط اگر می می کرد کتابهای امام و سخنهای امام را صلیب زیاد مطالعه می کرد
 و بعد هم وصیت کرد که کتابهایش را به کتابخانه هدیه کنیم صبر کتابهای دانشگاهش
 را هم وصیت کرد که به دانشگاه علوم پزشکی هدیه کنیم همیشه وقتی در خانه
 کارهای بنایی داشتیم و خانه را تعمیر می کردیم یا خانه می ساختیم می آمد کمک می کرد
 مثلاً آشپزخانه را کاشی کاری کرد که هنوز هم آشپزخانه با همان کاشی کارهاست
 اهل ورزش خاصی نبود اما زیاد باره روی و کوهنوردی می کرد مثلاً فاصله خواستار
 تارستان را با هواپیما ده مرتبه به تارستان بچه ها عجیب علاقه داشت مثلاً بچه های عموس
 را صلیب دوست داشت و بیشتر به منزل عمو می رفت صبر اگر می شد چیز
 کوچکی هم که بود می خرید و برایشان می برد و اگر کاری داشتند گلشنای می کرد
 به اهل و بیاه علاقه داشت و در صیلا خانه مرتب طلاکاری می کرد و صبر در سرهای

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

غلامرضا...

نرسا...

که زستان هم در باغچه طاهر کاشت که ضلع زیبا بودند و روی آنها بلاستید
 می کشید تا سرفا تو بودند و بیشتر در باغچه بایند همان دوره تحصیل که تا سببها
 دنبال کورسندان برای چرام رفت حیدر به کورسندان علامه داشت بعد که
 ضلع تمام شد و از صیحه برنگشت دوباره کسور داد و علوم زیر کسور قبول شد و عزمان
 در آموزش و پرورش و بانک تجارت هم قبول شد اما ابوطالب هر وقت من به علوم
 می کشیدم هر دو هم سر آید توانستم روزنه ماندم دست یک بیماری این را توانم بلیسم حسن
 ۳۳ هم ریت آورد و در بانک تجارت داران کار کرد که آنها از من گفتند که ابوطالب
 کارش را رها کنند اما به محض اینکه حیدر قبول شدش در دانشگاه علوم پزشکی بایند
 را رها کرد و رفت دانشگاه ۸ سال تحصیل در دانشگاه و حسن تمام دوره های استرین اس
 و تمام بیماری ها را هم گذراند زبانه آورده بود امتحان شده بود رسول قرص الحنه
 را تجویز و به رفتار رانجوها ای در خواجگاه و لم بی را در مرتب در سید مسجد و خانواده
 محمد و ولستان محمد و سه بود و اکثر امتحان بود و فقط هفته ای یک مرتبه
 می آمد خواستار پیش ما و از همان ادل که از راه می رسید کیفیت را نمی دانست و
 هر وقت از من بروم در خانواده فلانی محمد سر زخم و من رفت و دیدیم تا آخر شد
 بر من گشت فقط یک مرتبه باهد بلیسم محمد رفتیم که در آن سفر کف زیاری
 به باقیه همراهان می کرد و ۱-۲ بار دیگر هم همراه ما بود و خواهش بر مسافرت
 رفتن بود و در حد توانش بوعتای برای پدر زرب و مادر زربش با همان یک بار در
 می خرید و حسن برای همان خانواده محمد محله خواجگان نوبتالی من خرید و حسن من

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

محمد حسن...

نسخه آن

کفاری دانستم شکر خداست چون انجام بدهم یک ماه ابرای دانستم که من خوب و
 عود من نبود و در آنسر ابو طالب از جلوی در خانه آنجا رفتم و من شد از پنجره وی
 سر ابو طالب که با زباله می رفت اما محمد هیچ چیز به آن خانم نرسید
 یکبار در روز یک سال آمد و محمد رفت بچه های را از آب نجاست داد یکبار
 دیدم از برای من تعریف کردند مادر محمد من بود بیمارستان الزهرا و در آنجا هستی
 من شود بعد از او هائیک که من آمده است و هر آن زن که من پدر محمد بود
 توانایی خرید آن داروها را نداشته است من بود و برای آنجا داروها را بقیه من بود
 خود پدر محمد برایم تعریف کردند که آنجا دکتر رفتند داروها را فرستادند من گفتم
 بخوان شما آن نباشد من در این بیمارستان هستم با یکبار یک نفر
 اشراف آن از بیت بام از دنیا من بود و تو با بیمارستان اجازه دارن صبازه را
 صادر نگذرد است ابو طالب من بود و تمام کارهای من شده است را انجام من دهد بعد
 هم خودش آموگانس من شد و صبازه را با آموگانس من فرستاد که از آنجا من
 وقت من را دیدن من من دانستم که دکتر ابو طالب شریعتی است و خدا
 حضرتش بدهد روزی شنبه برادر مادر این بیمارستان فوت کرد چون پنج شنبه
 بود گفتند صبازه را تا شنبه تحویل من دهم بچشم اینکه آنجا دکتر پرستار و
 سردار مادر بیمارستان را دیدم سریع رفت و کارهای صبازه برارم را انجام داد
 و با آموگانس صبازه را به دست ما رساند و حتی گاهه هر نیمه بر فرزند بیمارستان
 را نیز برداشت من کرده است شوق من کرد اما با ازار کوچکتر به جدی شوق

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

عبدالحی شریعتی

نزهت آن

فرزند بابت سود استفاده کردن آنها بشود و بازرگانه‌ها هم در صورت محمول
 شوی من کرد ظاهر که بچه‌ها را نمی‌دانستیم پس ابو طالب و ما مادرش به شجره منتم
 حیره به آنها حکم و ترتیب داد و آنها را نهداری من کرد تا ما کردیم و حیره
 مرگفت من اولاد ارشدتر هستم و ای کاش که لا اقل بتوانم زحمات شما را
 جبران کنم انتقدیه باز خواندن معتقد بود که حیره ظاهر من و عادت من
 هم تا کنده من کرد و مرگفت کاربان را در حال کنده و نذارید نمازتان مقنا شود
 و من کردید او بودم تذکر من داد از نظر سلام کردن حیره در هر مواقع و در روزی که
 پس قدم بود یک پیر محمدی در مجلسان داشتیم پس گفت من هر کاری کردم که
 بتوانم عفا کتبار من اول سلام کنم نشد و همیشه محمد پس قدم من شد و من تو ص
 کرده بود تو ص شده بود که محمد بنده تها در خورد با او بلکه با همه عذوق است
 حیره به خواهر هاشم تو عیبه من کرده عتس و عتس در خانه هم هستد سخن کنده با
 پوشش و لباس مناسب بایرید و برای توفیق و روزی آنان به یک ایان در
 بود تا یاد بگیرد که بیرون از منزل هم عذوق رفتار کنده هیچ وقت حرف
 زدن را برای عالمه گفت و اگر کسی هم در خانه حرف من زد آن شخص می‌گفت
 دفعه آخرت باشد که من بینم در خانه راجع به کسی دیگری حرف من زنی زانده
 در اصفهان درس می‌خواند روز هالی که قرار بود بیاید منزل و من پول نداشتم
 من قسم از کسی دیگری قرض می‌گرفتم و به مادرش من را م تا وقت خواست برداشته
 برد در او بدهد حیره از مادرش من پرسید آیا از کسی پول برای فرج من قرض

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد علی شریعی

نزهت‌گانه

رفتند ایند بیبید تا من این پول را بفرم و آن را فرج کنیم و ارضی نبود که عتیق
 یک سال از زندان وارد زندان ما شود که خدای نکرده مالمان حلال و
 حرام شود زمانه در چهارستان بستری بود و حالش خوب نبود از طرف بیمارستان
 آمدند و از ما خواستند که برای وارث پول وصوف شجاع که گفته در بیمارستان
 سفت مرمانده است بروم و حساب باز کنیم تا آن پول را بریزند اما محمد
 هیچ عنوان قبول نکرد تا اینکه بالاخره ما هزار تومان به حساب ریختند
 اما ابوطالب در وصیت نامش قید کرده بود که بعد بویند این پول را
 بر ندر ایند چون وقت فرام بواره که شب ها در بیمارستان سفت ما هم زمانه که
 شیخ ترض الحسنة بود بعد وصیت کرده بودند فلان را رسول کرده ام که بروند
 به فلان ها روین های که به کجده قرض الحسنة است را برداشت کنند و سفت
 و در هر سکنش که در ضیایان کاشان را معمان کرده بود ده هزار تومان
 وصیت کرده بود که بعد از آن ماه در بیمارستان بستری بود از تاریخ ۷۶/۹/۷
 تا ۷۷/۲/۳ بعد محمد شد و تمام این مدت در هر کجا که بود همیشه نمازش
 بود قرآن باصفا در وقت یک شب هم برای استراحت به مریضان رفت
 محمد همیشه نمازش را اول وقت می خواند و فقیده به مسجد رفت بود اصلاً نماز
 خواندن را از قبل از تکلیف شدنش شروع کرد یعنی در همان ۲ سال که بیمار بود نمازش
 بود نماز و این چیزها را با رفت محمد عقلاً اما خدای (ره) بود در هر صبری
 اما که مستعمل می کرد بدیم من نماز شب می خواند و ابوطالب در همان سن

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

۲۳ سالگی من رفت کنار پدرش در ایستاد و از همان روزها یاد گرفت ، من رفت
 مسجد علی ابن ابیطالب و عورتات مسجد مثل دعای کبلی و توسل و سه را بر نامه نوری
 می کرد خوردن هم نماز شب می خواند زمانیکه در دوازده ماه بود عالمی دیدیم اما او اخر
 هفته که می آمد خواند با نگاهش می دیدیم که نماز شب می خواند چاه و صفای نماز
 وقت می آمد خوانسار از اذان مغرب من رفت مسجد تا ساعت حدود ۱۰ است وقت
 ازش سؤال می کردم که کجا بودی ؟ من گفتم مشغول اطهاری دادن و نجس نذری
 و پیران در سه بودیم صلیب زیبا را اهل دعا و قرآن خواندن بود و هر وقت فرصت
 پیدا می کرد قرآن و دعای خواند و سه تا من ائمه علامه داشت و سه آنها توسل من هست
 ایام محرم در همان مسجد برنامه های هست را اسامانده من کردند از امور است
 عاری هست زینت آغازی نذری دادن و سه قول هست اسامانده آن زبان هست
 عمل بود در یکس از محله های خواستار ایام صفر تقویم من خوانند اگر وقت داشت
 و بیگار بود برای دیدنش من رفت از بین ایام ، عید فطر و قربان و عید سیرا داشت
 داشت و سه آن اهمیت من را در این ایام را شد از عید نوروز دوست داشت
 و قصید بود که اگر در سخن است تا عید قربان تک تو سفند کنیم و سه فقره ای هم
 صلیب بر ما استرگم من گذاشت و اگر من دانست که من فلان کار را دارم فوری بلند
 می شد و من گفتم من و بچه ها هستیم و اصلا این کار را به محمد من بگذارید و بچه
 من دیدم در شان کاری مثل سینه ظرف در دار فوری من رفت و من گفتم
 من گلستان من کنم و اصلا اهل این حرفها که نبود این کارها زمانه است و سه نبود

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

خنجر روی استو لیس نه بر او و اندازن کردن حساس بود و وقتی استو لیس
 را به نهد اش می گذاشتند تحت هر شرایطی حتی اگر بیمار در شد هم و وقتی است
 را انجام می داد همیشه افسوس می خوردند که چرا از همان اوایل خنجر به صیغه زخمه
 است و حتی وقتی در صیغه مجروح شیبایی شد آمد امدهان و بعد او را بر روی مجرا
 باز بست صیغه جراحت شیبایی است داخل بود و بعد از مجروح شدن کتر خواستار
 می آمد تا ما از بیماری و سقلمش مطلع نشویم اما وقتی هم می آمد من وقت داخل
 حمام و در وان حمام می نشست و آب را روی سرش و بدنش بازمی کرد چون
 این کار برای مجبوری حال و وضع شیبایی اش خوب بود بگیری در صیغه زخم
 پس او مرتب با برسم می رفت به با بیها هم و سرگوش می کرد و وقتی شب من
 بیست و آنجا ماندم خنجر آرام آرام با برسم با بیها هم صحبت می کرد هر چند
 کما بر او اصرار می کردم که تو بچرا اول ماهی و بیای وزن کتبی از قبل از صیغه و
 دانگاه رفتنی این خواست را از ایشان داشته اما هر بار به یک طرف من
 را قانع می کردند و بعد هم که اصلا شیبایی شد دیگر می رفت زخم خودم برای برادر
 که حکیم می مردم خواستگاری که در میان نتوانند عرض نزنند و من را قانع می کرد و
 می رفت من که فلان داشتم و در آندی ندانم و حتی پول توجیبی ام را هم از شما
 می گیرم پس چه چیزی را بر من زنی بدیم اجازه بدهید بدیم تا که بسوزد عام قبول
 کرده و صبر کردم یک هفته قبل از زخم ۷۶ عویس کردند و آنرا هم در بیمارستان
 سقزی شدند و اصلا آفاه با هم نش زریک سقف زندگی می کردند و بقیه مجری

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

که برادر بیمارستان بستری بود چون همش در صند خواب و تحویل کرده این بود
 قبول کرد که در قسم خواستگاری کمال عقد بودند و اماه بودند عروس کرده بودند
 حالتش بود در دوران انقلاب همه نترس اول ظاهر آنها بود و هر حرفی که
 امام می زدند سجده با شوق و اشتیاق تمام آن کار را انجام می دادند کار خشن و خار
 اعلامه های امام هم بودند همه عقیده بودند به سعادت قور شدند سرور با امامی سیدت
 بام و اسیر اکبر بگویند و نقشه بچه ها را هم تشویق می کرد که بروند از هیچ کاری برای
 انقلاب کویا هر که کرد ز فانیه امام آمدند سن زیادای نداشت و از تلوزیون
 ایشان را دیدند و خنده خورتالی می کردند صند به امام علاقه داشت و عروس تلوزیون
 سخن از امام را خشن می کرد می گفت هیچ کسی بد حرف نزنند و عرض می زیادای کند
 تا اینکه وقتش شبی است که خنده خود بعد از یادگیری بدهد و به ناسات کند
 که مسئله ندارد عرض می شد که آمد ز فانیه در دوران بیماری و محرومیت
 حالتش خنده بود و در گرم برای یک حسینه و شب رقم حسینه و در آنجا خوابیدیم
 همان شب خواب دیدیم که یک زینت بود که در آن سید زینت در کاشتم بودند و
 من داشتم در آن زینت آببازی می کردم و وقتش آمدم آخر باغ بیدارم زینت زیر بام
 خالی شد و رفت با پیش و فعلاً دستم بالا بود خواستم سر و صدای کنم که دیدم یک
 روحانی راه با سجده آنجا هستند و هر قدر می میسازم گرم انظار صدای من
 را نمی شنیدند و من که خواب بودم و احساس کردم که در آنجا سجده شدند
 است هر بار من خواست آرزو می کردند فقط می گفت در حق زینت رعایت کنید و خورش

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

زندگینامه جانباز شهید دکتر ابوطالب شهرابی

در تاریخ ۳۲/۳/۱۳۴۷ در روزهای نبرد (مارس) متولد شده تحصیلات ابتدایی را در زادگاه

حز ۱۰ هزار نفر و سال ۵۹ برای ادامه تحصیل (دوران راهنمایی) به شهرستان خوانسار آمد و در

مدرسه راهنمایی شهید شیخ علی مشغول تحصیل شدند و پس از گذراندن دوران راهنمایی در سال

۶۲ دهمستان نئی آیت الله طالقانی دوران متوسطه را در سال ۶۶ در رشته

پهناست و محیط به آنجا رسانده و پس برای ای (کلیه) انعام به جبهه شدند و دوره آموزشی

مدرسه را در شهر از ۱۰ هزار نفر در همان سال در کشور عراق شری شرکت نموده و نتایج اعلام

شد و عایشان در آنجا امام حسین (ع) تهران برای تعیین آنان عمل قبول شده بودند

و برای به پایان رساندن دوران مقدس سربازی به مدت ۳ ماه خدمت کردند و بعد از دوران

آموزشی در شیراز در منطقه در زبانی جنوب اهواز مشغول به خدمت شدند در سپهر

فرماندهی تدارکات و پس از اتمام خدمت در سپهر یک بار مأمور گردیدند که از دوران

جنگ از قول خوز اینان که نوشته شده بود در تاریخ ۴/۳/۶۷ روز ۳۱ شهریور

خلیج - بارهان محمد - که در اصاب جملات شیمیایی هواپیماهای عراق قرار گرفت که در

از همین بیداران ناجوانمردانه تعداد زیادی از بهترین و همین قرن در آن به شهرت

رسیدند که (سپهان در همین بمباران مخروجه شیمیایی شدند و خیلی ناراحت بودند که چرا دولت
 اینان شکیبایی کردند و خود لایق این مقام نبودند. پس از مراجعه به دکتر و در همان جا بنا
 ۲۵ به نشانه ختم شدند. از هم دوره‌های (سپهان می‌توان آلمان، حاج آقا محمدیان (مرفانده
 ناحیه لاهیجان)، انجمنی، باقر لویی، عاشق آباری، ولیه‌ای مرادی (مرفانده کل در زین جنوب)
 امیری (رئیس ستاد کل در زین جنوب) و ولیدوم نام برد. در سال ۶۷ برای استخراجه در آموزش
 و پرورش به ملا و جهان مراجعه نموده و قبول شدند طبق مدارک موجود آقا رفتند. در سال ۶۸ در
 آزموهای کسور شرکت کرده و چند مکان قبول شدند از جمله: بانک تجارت، دانشگاه افریقه
 دانشگاه آزاد اسلامی ملا و جهان و دانشگاه پیک نورطیایان که برای استخراجه در بانک تجارت
 در زین بودند و برای دانشگاه افریقه فقط در مصاحبه شرکت نمودند و پذیرفته شدند آقا رفتند و
 دانشگاه آزاد به علت هزینه بالا مراجعه نمودند اما دانشگاه پیک نورطیایان را ادامه دادند و در
 سال ۶۹ استخراجه بانک تجارت داران شدند که ضمن تکمیل در پیک نورطیایان تجارت نیز
 مشغول کار شدند و مجدداً در کسور سال ۶۹ شرکت نموده و در دانشگاه علوم پزشکی امین
 قبول شدند و پس از سه ماه انتقال در بانک تجارت در سال ۷۰ وارد دانشگاه پزشکی امین شدند

که هدف اصلی ایشان بود. در ضمن تحصیل در آنجا سه ساله مؤهل فوارخانه و کتابخانه و مترمؤس

و مؤهل صندوق قرض الحسنه دانشجویان به همراه دوستان بودند در تاریخ ۲۳/۶/۷۶ اقدام

به امر مؤسس از اوضاع نمودند و در همین زمان مدرک تحصیلی ایشان (متن) بود که در بیمارستان

الزهراء، امین، خورشید، کات، فیض و سه مشغول به فعالیت بودند و پس از دست او

جاه ارزندگی شرکت در تاریخ ۱۰/۹/۷۶ در اثر جراحات شیمیایی بیمار شدند که بیماری ایشان

۵ ماه بطول انجامید. که در این مدت در بیمارستان امید (صدیق الشهدا) بستری بودند. با

چندین بار مراجعه به بیمارستانهای (ماکمنی) (رو) و دکتر شریعی تهران جهت درمان که نیز شواهد

نشر و مجدداً در تاریخ اسفند ماه (۱۴/۱۲/۷۶) جهت کمترین ترشک جانپازان در تهران

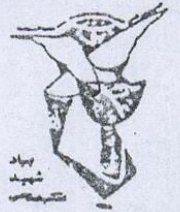
مراجعه نمودند که با آنکه کمترین ترشک در صد جانپازی ایشان ۷۰٪ اعلام شد.

در تاریخ ۲/۳/۷۷ بدو رفیع شهارت نائل گردیدند.

واقعا در خصوص نقایب اخلاقی ایشان که از هر کسی تا آن کما علی بودند می توان موارد زیر را متذکر شد:
 پیشقدم در سلام کردن - محرم شمردن تعداد کثیری از علم از کویچه بزرگ - اهمیت بسیار به مسجد
 امان مقدس - همکاری در امور منزل - شرکت دائم در اربعه و دیدار از اهل بیت و غبطه خوردن
 مجال خود در مجالس دوستان و شهدا - سرکشی و دلجوئی از خانواده های محترم شاهد رجائز
 فداکار و دلسوز بودن در کار - گوشه خورش خلق - مقصد به مسزولهای بی عصبه گرفتن -
 مقصد به ایام و ظرفه به خواص - برخورد صمیمی با بیماران در بیمارستان - مقصد به ایام احویات
 و تاکید به مورد امر به معروف و نهی از منکر - ارشاد و راهنمایی دیگران - رسیدگی و مهربانی
 کردن مشغولات مردم - همدردی در مصائب پیش آمده برای دیگران - تاکید بسیار
 به کسب حقیق و علم و ترمیم مطالعه کتب علمای بزرگ چون استاد شهید مطهری و امام خمینی (ره)
 و علاقه شدید به ایشان و آئین ا - خامنه ای - تاکید جبری به جمله الجبار ثم الدار
 عمل به آن - برای زهیرت عاشق و اربعه کسب و نذبه و توسل در خدایگاه دانشمندان
 و منزل و داشتن طبع شرف که نمونه ای از آنرا ذکر می نمایم.

« باید گفت »

- باید گفت: از غیر ما سخن نهدر لقمه هشتم!
- گفت: باید که بیای سوئی ما لقمه چه وقت؟
- گفت: باید خاص بودی در محل لقمه جان!
- گفت: باید سده در راه دین لقمه چه پاک!
- گفت: باید بنده خاتم شوی لقمه چهارم!
- گفت: باید بعد از این خوانی تو در لقمه هفتم!
- گفت: باید بنده نبودی نبود به حرف لقمه چندان!
- گفت: باید که کن نصیبی خط لقمه هشتم!
- گفت: در وقت سحر یا چشم تر لقمه هشتم!
- گفت: با ارشد چشم دیده تر لقمه هشتم!
- گفت: می باید شوی زین چشم تر لقمه هشتم!
- گفت: بار از دنیا زو عاشق تر لقمه هشتم!
- گفت: تا آماره تر کردی در لقمه هشتم!
- گفت: باید که در سفر لقمه هشتم!



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ره یافتگان وصال

جای عکس

شهید

شهید: ابو طالب سرری

محل تولد: فریدون
 محل شهادت: بیمارستان سید الشهدای اصفهان
 نام پسر: غلامحسین
 عملیات: بهاران حلبی
 تاریخ تولد: ۲ شهریور ۱۳۴۷
 کد بایگانی: ۷۷۱۷۷/۲۶
 تاریخ شهادت: ۲۲ شهریور ۱۳۷۳
 شغل: پرسنل

قسمتی از وصیت شهید: (اگر شهید وصیت نامه ندارد خلاصه زندگینامه وی درج گردد)

سریدر دکتر ابو طالب سرری در شهرستان فریدون روستای طارپر دیده به جهان گشود و در مقاطع تحصیلی ابتدایی - راهنمایی و متوسطه در اصفهان تحصیل کرده و با شروع جنگ تحمیلی به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید که در پیرو با استقامت و شجاعت در منطقه حلبی در تاریخ ۴، ۳، ۲، ۱ مورداحداث ملاقات شهیدان حورا و همایون عرفقی قرار گرفت و به درجه جانباز نایل گردید در همین راستا فراگیری علم و دانش را به هر کارس مقدم دانست و در جهت آن تلاش منمزد تا اینکه در سال ۶۹ در رشته علوم پزشکی دانشگاه اصفهان قبول و موفقی به نسبت رشته دکترای گردید لکن در مورخه ۲۲ شهریور ۱۳۷۳ در نواحی شمالی اصفهان شهید گردید.

« بسمه تعالی »

طرح احیاء

فرم ویژه اطلاعات مربوط به شهید

حکایت شهید

۱- مشخصات شهید :

الف :

نام خانوادگی : سُر یعتی ^{شهید} نام ابو طالب نام مستعار :

محل تولد : استان : اصفهان شهر : روستای ماربر

تاریخ تولد : روز ۲ ماه : ۲ سال ۱۳۴۷ میزان تحصیلات اتیرن
رشته تحصیلی علوم پزشکی

وضعیت تأهل : مجرد

متأهل : ×

تعداد فرزندان : دختر

مذهب : شیعه
دین : اسلام

نام پدر شهید : علا صحن

شغل پدر شهید : آزاد (بنا)

پسر

شغل شهید : دانشجوی پزشکی

ب - تاریخ اعزام به جبهه : ۱۸ / ۷ / ۱۳۶۶

ارگان اعزام کننده : جوزہ سپهبدان دفعات اعزام : چندین بار

مدت حضور در جبهه : ۲ سال

یگان خدمتی و مسئولیت شهید در جبهه : مرکز در بالی جنوب مسئول تدارکات

آسیب دیدگی قبل از شهادت : مجروح شیمیایی از چه ناحیه ؟ داخلی خون درصد

جانبازی اول ۲۵ و بعد از چند سال ۷ درصد

مدت اسارت :

ج - نام عملیاتی که در آن به شهادت رسید :

تاریخ شهادت : روز ۳ ماه ۲ سال ۱۳۷۷

نحوه شهادت : موج شیمیایی

محل شهادت : در سپهرستان سیدالانصاء اصفهان

نشانی مزار شهید : گلستان شهدای خواتن

۲. فعالیت‌های مهم شهید :

الف) فعالیت‌های مهم عبادی و معنوی شهید: (نماز شب، تلاوت قرآن، دعا،

ذکر، شرکت در مراسم سوگواری، روزه، حج و ...)

این شهید همیشه حین زیاده‌مهمه با امور و صنع دیرین از نظر بیجاوری و همیشه مشغول نماز

شب قرآن دو یا بزیرات مرقد امام زیارت اهل قیور و شهداء

در شهرها با جمع و همیشه نماز را در مسجد با جماعت و نماز جمع دعا کرد

ب) فعالیت‌های مهم سیاسی، اجتماعی شهید: (انجمن‌های اسلامی،

ستادهای نماز جمعه، شرکت در تظاهرات، بخش اعلامیه، شرکت در تأسیس

مؤسسات خیریه و صندوق قرض الحسنه، شورای محل و ...)

شهید دکتر ابوطالب زین العابدین بنا بر اعتقاد و احساس وظیفه در فعالیت‌های مختلف سیاسی

اجتماعی شرکت داشت از جمله در انجمن اسلامی دانشگاه صندوق قرض الحسنه دانشجویان

بنیاد اردو و انجمن دانشجویان شورای اجرایی نماینده کان دانشجویان

خوابگاهها

ج - فعالیت‌های مهم علمی، فرهنگی و هنری شهید: (تألیف، تدریس، شعر،

مداحی، طراحی، خطاطی، فیلمنامه نویسی، تشکیل کلاس عقیدتی،

آموزش قرآن، احکام مداحی و ...) همچنین این شهید از فعالیت‌های علمی

دانشگاه از جمله طرح‌های تحقیقاتی مرکز تحقیقات پژوهش‌های

دانشگاه علم پزشکیان امیران ابراهیم بررسی ارتباط

مرفه‌ای پزشکیان و داروسازان شرکت در مداحی و

شعر که نمونه‌ای از شعرها که درباره خودش گفته بود تقدیم کرد

و اما از نظر خصوصیات اخلاقی این شهید جنلی خیلی خوب بود چه در منزل
 و چه در بیرون از منزل و با هر جا که بود از نظر پدر و مادر مهربان و سوز
 از نظر برادر و خواهر همچنین از نظر همسرش ایشان مدت ازدواجش که طولانی نشد
 ولی همین مدت کم جنلی مهربان از نظر رفیقان ملک باز دو واج شان از نظر دیگران اگر
 خدا نکرده کسی ناراضی خواندگی داشت اهدای می نمود همیشه امر به معروف و نهی از
 می کرد چه در منزل و چه در بیرون همه با جنلی مصیبت با مورد دیگران با همسایه و بسیارگان
 نمونه ای که بنده خودم دیدم در بسیارشان همه در حال مرضی یا نفعی هم مرخصی داشت
 و دستش فانی بود این آن مبلغ پول بانی بسیار ملک کرده بود و شب به تنه رفت که
 من با این مرد ملک از پولی که کتابین دادید یک موقع ناراحت نشوید بنده گفتم نه برانچه ناراحت
 ۳ - فزاهایی از وصیت نامه و سایر آثار فرهنگی شهید : نومی من حوزم هم دیدم استوار بود ملک

و از نظر وصیت این شهید وصیت نامه قبلاً نوشته بود در دست خودش و همسرش بود که حال بنده آنم
 در دست ایشان هست بانه و اما وقتیکه در او افزونگیش به بنده نمود این است که ماه همیشه
 در زندگانی از بسیارگان دستگیرش کنم نامقدارم که می توانم به خواهرهای شهید احترام بگذارم
 در زندگانی همواره با این مقصد به ولایت غصه بایم همیشه مصلحت این شهید جنلی حواد را در
 ما دارم همیشه بیاد امام راحل بود و بجا هم نوشته نمود جنلی زیاد نوشته یعنی نمونه که
 در زمان حاجات و اینترتای مقصداری پول از طرف دانشگاه بابت حق ایسترنی و کسند در بسیارشان
 که لیم بودند جنلی سفارش نمود همی چند نمونه با دست خط خودش به دفترچه نوشته که این مبلغ
 تماماً حق بنده نبوده چون مراد و ماه در مورد این مبلغ پول کار کردم شما از طرف من دین دارم
 که نصف مبلغ پول را بر دانه و همچنین مبلغ یکصد هزار تومان پول بابت ودیعه مکن
 از هندو قرقاه دانشجویان گرفته و در مرضی در بیمارستان فرج رده و شما از طرف من
 دین دارم که بر دانه و چند نمونه دیگر مثال اینها یعنی جنلی مقصد به کم و زیادها دیگران
 و خودش بود و این همه موردی که ذکر کردیم از وصیتها و ایشان بود